

## تاریخ وهابیان

آغاز دعوت وهابیان در دیار نجد، به سال 1157 ق برمی‌گردد...



آغاز دعوت وهابیان در دیار نجد، به سال 1157 ق برمی‌گردد؛ زمانی که محمد بن عبدالوهاب (1115 - 1206 ق) حرکت تبلیغی خویش را در مبارزه با آنچه آن را شرک می‌نامید، آغاز کرد. وی برای توسعه دعوت خود به درعیه رفت و با دادن دست اتحاد با محمد بن سعود (م 1179 ق)، حاکم این شهر، راه را برای پیروزیهای بعدی دعوت وهابی هموار کرد. حرکت مزبور ابتدا منطقه نجد را تحت پوشش قرار داد. سپس در پی نبردها و خونریزیهای فراوان، بر سواحل خلیج فارس و تمامی منطقه حجاز (مکه و مدینه) سلطه پیدا کرد.

دعوت وهابی دو مرحله دارد: نخست یک دوره 75 ساله، تا سال 1235 ق که خاندان سعود (محمد بن سعود، عبدالعزیز بن محمد بن سعود، سعود بن محمد و عبدالله بن سعود) حکومت کردند؛ و با قلع و قمع دولت نجد به دست ابراهیم پاشای عثمانی، و قتل عبدالله بن سعود در اسلامبول، خاندان یاد شده از قدرت ساقط شدند. پس از آن، برای مدتی قریب هشتاد سال، در عزلت روزگار را گذراندند.

مرحله دوم دعوت وهابیان با فعالیت عبدالعزیز بن عبدالرحمان در سال 1319 ق آغاز شد؛ زمانی که وی از کویت به نجد آمد و پس از تسلط بر نجد و توسعه قدرت خود، کشور عربستان سعودی را ایجاد کرد و تاکنون فرزندان وی بر این کشور حکومت می‌کنند.

حرکت عبدالعزیز در تسلط بر حجاز، بیش از بیست سال به درازا کشید؛ تا آن که لشکریان وی به سال 1344 ق بر مدینه مسلط شدند و به تخریب اماکن مقدس این شهر پرداختند. زمانی که خبر ویرانی بقیع و مشهد حمزه به مسلمانان رسید، همه نگران شدند و دست به دامان دولتها شدند تا در برابر سعودیها جبهه‌گیری کنند. با توجه به انحلال دولت عثمانی و تفرقه‌ای که در جهان عرب بود و نیز تلاش انگلیسیها و فرانسویها در تقسیم کشورهای عربی، وهابیان توانستند سلطه خویش را بر عربستان حفظ کرده و مانع از بازگشت قدرت شرفاء شوند.

در اوایل شهریور 1304 که خبر واقعه هولناک تسلط وهابیان بر مدینه، به ایران رسید، علما دست به تشکیل مجالس مشورتی زدند و دولت نیز شانزدهم صفر را تعطیل کرد و در مجلس نیز مذاکراتی در این باره صورت گرفت. رضاخان، که آن زمان سردار سپه نامیده می‌شد، اطلاعیه زیر را صادر کرد:

متحد المآل، تلگرافی و فوری است.

عموم حکام ایلات و ولایات و مامورین دولتی

به موجب اخبار تلگرافی از طرف طایفه وهابیهها، اسائه ادب به مدینه منوره شده و مسجد اعظم اسلامی را هدف تیر توپ قرار داده‌اند. دولت از استماع این فاجعه عظیمه، بی‌نهایت مشوش و مشغول تحقیق و تهیه اقدامات مؤثر می‌باشد. عجالتا با توافق نظر آقایان حجج اسلام مرکز، تصمیم گرفته شده است که برای ابراز احساسات و عمل به سوگواری و تعزیه‌داری، یک روز تمام، تمام مملکت تعطیل عمومی شود. لهذا مقرر می‌دارم عموم حکام و مامورین دولتی در قلمرو ماموریت خود به اطلاع آقایان علمای اعلام هر نقطه، به تمام ادارات دولتی و عموم مردم این تصمیم را ابلاغ، و روز شنبه شانزدهم صفر را روز تعطیل و عزاداری اعلام نمایند.

ریاست عالیّه قوا و رئیس الوزرا - رضا

روز یاد شده تعطیل شد، و از نواحی مختلف تهران، دسته‌های سینه‌زنی و سوگواری به راه افتادند و در مسجد سلطانی اجتماع کردند. عصر همان روز نیز یک اجتماع چند ده هزار نفری در خارج از دروازه دولت تشکیل شد و سخنرانان مطالبی تند علیه اقدام وهابیهها ایراد کردند. (1)

گویا برای مدتی اوضاع آرام بود؛ تا آن که خیر انهدام بقاع شریفه در بقیع انتشار یافت و بار دیگر در خرداد 1305 جریان مزبور خیرساز شد. از نجف، دو تن از مراجع تقلید، سید ابوالحسن اصفهانی و محمد حسین نائینی، تلگرافی به تهران می‌زنند که متن آن چنین است:

قاضی وهابی به هدم قبه و ضرایح مقدسه ائمه بقیع حکم داده؛ 8 شوال مشغول تخریب. معلوم نیست چه شده با حکومت مطلقه چنین زنداقه وحشی به حرمین. اگر از دولت علیه و حکومت اسلامیّه علاج عاجل نشود، علی الاسلام السلام.

به دنبال آن، مدرس در مجلس نطقی کرد و از شاه خواست تا عده‌ای از نمایندگان مجلس را معین کند تا کمیسیونی ترتیب داده و در این باره مشورت کنند. نتیجه کمیسیون آن شد که در این باره تحقیق بیشتری صورت گیرد و پرونده‌های موجود درباره ماجرای وهابیان مطالعه شود و ضمن تلگرافی خبر این واقعه به همه ولایات اعلام گردد. در همین جلسه بود که مستوفی

الممالک به پیشنهاد مدرس، پست نخست وزیری را پذیرفت.

پس از آن نیز مستوفی الممالک در مقام ریاست وزرای ایران، اعلامیه مشروحه درباره این واقعه صادر کرد، و ضمن اعلام انزجار از این حرکت وحشیانه، از قاطبه مسلمانان خواست تا: به حکم وحدت عقیده اسلامی، متفقا به وسایل ممکنه از این عملیات تجاوزکارانه جلوگیری به عمل آورند؛ و از آن جا که حرمین شریفین حقیقتا به تمام عالم اسلام تعلق دارد، و هیچ ملت مسلمان، دون ملت دیگر، حق ندارد این نقاط مقدسه را - که قبله جامعه مسلمانان و مرکز روحانیت اسلام است - به خود اختصاص داده، تصرفات کیف مابشاء نماید و اصول تعالیم خود را بر عقاید دیگران تحمیل کند، بنابراین، از تمام ملل اسلامی تقاضا می‌شود که در يك مجمع عمومی ملل اسلامی مقدرات حرمین شریفین را حل و تسویه نمایند و قوانین و نظاماتی وضع گردد که تمام مسلمانان بر طبق عقاید مختصه خود بتوانند آزادانه از برکات روحانی و فیوض آسمانی اماکن مقدسه مکه معظمه و مدینه طیبه برخوردار و متمتع شوند. (2)

البته وهابیان نیز بیکار ننشستند، و همان سال، کنفرانسی با شرکت افرادی از تمام ملل اسلامی در مکه تشکیل دادند تا بتوانند فضای تبلیغی مورد نظر خود را فراهم آورند. به دنبال انحلال خلافت عثمانی، احساس نیاز به يك خلیفه مسلمان در سراسر جهان سنی وجود داشت، و وهابیان، بر آن بودند تا با استفاده از این نیاز، زمینه توسعه دعوت خویش را فراهم آورند. موانع عمده‌ای بر سر راه آنان بود: تعصب شدید مذهبی، برخورد های وحشیانه، قلع و قمع مخالفان مذهبی، تکفیر سایر مسلمانان. البته آنها به مرور می‌کوشیدند تا رفتار آرامتری داشته باشند.

پس از انحلال دولت عثمانی و استقلال کشورهای عربی، از دولت ایران کاری ساخته نبود، و کمیسیون مزبور تنها کوشید تا دولت را به تماس با نمایندگان سایر ملل ترغیب کند. طبعاً بسیاری از مسلمانان دیگر نیز با عقاید وهابیان سرسازگاری نداشتند، اما در پی تسلط آنها بر حرمین شریفین و عدم وجود يك نیروی نظامی مستقل، مانند دولت عثمانی، هیچ قدرتی در آن شرایط برای چاره سازی این ماجرا وجود نداشت. کم کم حادثه به فراموشی سپرده شد و تنها خاطره آن حادثه هولناک در کتابهای تاریخ و تقویمها باقی ماند.

این رخدادها سبب شد که برخی نویسندگان ایرانی، مقالات و رسالاتی درباره حرکت وهابیها بنویسند. (3) یکی از آنها، رساله حاضر با عنوان تاریخ وهابیه است، که نویسنده آن حاج میرزا حسین بن علی رضا ربانی گرکانی قریب، معروف به «شمس العلماء» و «جناب» است. مشار در فهرست کتابهای چاپی فارسی (ص 1155) این کتاب را معرفی کرده است. روی نسخه چاپی تاریخ آبان 1304 (کتابخانه معرفت تهران) دیده می‌شود و چنین نوشته شده است:

کتاب تاریخ مختصری از عقاید و اعمال طایفه وهابیه است که جناب مستطاب آقای شمس العلماء نگاشته‌اند؛ و چون از جراید اروپا معلوم می‌شود که جمعی از مسلمین هند تصور کرده‌اند که رئیس حالیه وهابی را به خلافت اختیار کنند، طبع این رساله لازم شد؛ تا بدانند صاحب این عقاید لایق این مقام نیست.

در صفحه نخست کتاب نیز آمده است: «مجملی از عقاید طایفه وهابی و اقدامات عجیبه آنان از سنه 1216 تا چند سال بعد و اضمحلال ایشان. تالیف فقیر فانی محمد حسین گرکانی قریب.» تاریخ تحریر و طبع این مجموعه «طغیان اعراب» است. (4) هدف وی از تالیف این اثر، آن گونه که در پایان رساله آورده، هشدار به دولتهای اسلامی بوده است؛ تا قضیه را جدی بگیرند، و قبل از وقوع، واقعه را علاج نمایند.

درباره مؤلف، آگاهی‌هایی در منابع مختلف آمده است. (5) میرزا محمد قزوینی در شرح حالی که برای او در مجله یادگار نوشته، تاریخ تولد وی را 1262 و سال درگذشتش را 1345 ق. دانسته، و می‌افزاید که وی از گرکان از قرای نزدیک به تفرش و آشتیان و فراهان است. پدرش حاج میرزا علی از تجار معروف و ساکن قم بوده، و محمد حسین تحصیلات خست خود را در این شهر گذرانده است. پس از آن سه سال به عتبات رفته و در درس میرزا حسین بن میرزا خلیل شرکت کرده، و در ادامه، نه سال در شهر بمبئی اقامت گزیده است. در سال 1232 سفری به قفقاز و ترکستان و اسلامبول داشته، و از آن جا به حج مشرف شده و بعد از آن در تهران، در برخی از مدارس علمیه و دارالفنون به تدریس فقه و ادبیات عربی و فارسی اشتغال داشته است. کتاب ابداع البدایع را برای دارالفنون نوشته، که از آثار بسیار با ارزش اوست، و در نوع خود ابتکاری است. پسرش ضیاءالدین قریب، مستشار سفارت ایران در پاریس، صورت تالیفات او را برای قزوینی نگاشته، که متأسفانه قزوینی در شرح حال وی آن صورت را نیاورده است. تاریخ دقیق وفات شمس العلماء، چهارشنبه، چهاردهم شعبان 1345 / 27 بهمن 1305 است، و در مزار ابن بابویه مدفون است. (6)

نشر این اثر، به معنای تأیید نکات تاریخی آن نیست، بلکه مقصود شناساندن يك سند از کوشش شیعیان برای روشن کردن يك فاجعه تاریخی در جهان اسلام است. تاریخچه فرقه وهابیه و عقاید ایشان

هر چند این ایام شهرت یافته که رئیس این طایفه اصفهانی بوده، لکن عرب بودن او محقق است. فقط می‌گوییم [محمد بن] عبدالوهاب [1115 - 1206]، رئیس ایشان، که در شهر درعیه (7) از ولایات حجاز متولد شده، پس از مقداری علوم که در وطن تحصیل کرده و مذهب ابوحنیفه را اختیار نمود، (8) رهسپار اصفهان شد، (9) و در این بلد علوم متداوله اسلامی را تکمیل، و در علم تفسیر نیز عمری صرف نموده، تاویل جمله‌ای از آیات را، که از اهل بیت علیهم السلام روایت شده، انکار نمود، و خود بعضی آیات را برای خویش تفسیر نمود، لذا با داشتن آن عقاید نتوانست در آن جا بماند، و در سال هزار و یکصد و هفتاد و يك (1171) عود به وطن نمود و چندی به ترویج مذهب حنفی (10) پرداخت، و ضمناً معتقدات خود را به تدریج در اذهان و قلوب مریدان جای می‌داد؛ تا مذهبی مستقل، خارج از مذاهب اربعه اهل سنت و مذهب جعفری، اختراع نموده و شاگردان او زیاد و تبعه او بسیار

شدند.

در این وقت از ریاست روحانی کارش بالا گرفته، هوس ریاست و ملکداری و جهانگیری نموده، اهل نجد عموماً و احساء و قطیف و حضرموت و عمان و دیار بنی‌عبته در بلاد یمن، تابع امر و نهی او شدند و دعوتنامه‌هایی به ممالک اطراف فرستاده، ادیان و مذاهب را بدعت‌شمرد و از همه مال و رجال برای نشر مذهب خویش تقاضا نمود. (//)

[عقاید وهابیان]

يك اصل عمده از مذهب وی، الحاق شرك خفی است به شرك جلی. پس درخواست چیزی از غیر خدا که قدرت به انجام آن مخصوص خدا باشد، شرك است و با عبادت جمع نشود، که «ما كان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله شاهدین علی انفسهم بالكفر» (12) و ملت‌حنیف، که منسوب به ابراهیم است، عبادت خدای تعالی است به خلوص و توحید، و دخول شرك در آن به منزله دخول حدث است در نماز، که به کلی فاسد کننده است؛ و خواندن انبیا و اولیا برای دفع خطر یا نیل به مقصود و گفتن یا محمد یا علی شرك است؛ به دلیل آیه «و من اضل ممن یدعوا من دون الله من لایستجیب له الی یوم القیامة و هم عن دعائهم غافلون و اذا حشرالناس كانوا لهم اعداء و كانوا بعبادتهم کافرین.» (13) و آیه «والذین تدعون من دونه ما یملکون من قطمیر ان تدعوهم لایسمعوا دعاءکم و لو سمعوا ما استجابوا لکم و یوم القیامة یکفرون بشرککم.» (14)

و اگر عذر آوردند که آنها معبود نیستند، بلکه باب حاجت و شفیع و وسیله‌ای به جناب الهی هستند، همین سخنان را مشرکان نیز گفتند که «مانعیدهم الا لیقربونا الی الله زلفی.» (15) و بنا بر همین اساس، مسلمانان را مشرک و مالشان را هدر می‌دانست.

ولی در باب توبه، گاهی رای قبول می‌داد و گاهی قابل قبول نمی‌دانست. به دلیل «ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء.» (16) و همچنین قسم خوردن و قسم دادن به غیر خدا به عقیده او شرك است و بیشتر این مطالب را ابن تیمیه [661 - 728] عالم معروف، که تالیفات وی از پانصد مجلد متجاوز است، در ضمن کتابی که در رد شیعه است، متعرض شده؛ و ابن تیمیه با این مراتب علمیه از مجسمه است؛ چنانچه روزی بر منبر بیان کرد که باری تعالی از فلک هفتم به آسمان ششم آمد، و برای آن که در این کلام وی تاویل نکنند، خود نیز از آن پله منبر به پله دیگر آمد و گفت خدا این طور به آسمان پایین‌تر آمد. (17) ابن تیمیه در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم بوده. (18)

باری این عقاید فاسده عبدالوهاب در قلوب مریدان راسخ شد و به موجب «فاقتلوا المشرکین» (19) در کشتن مسلمانان با وی همراه و از روی دیانت قتال و خونریز شدند.

[حمله وهابیان به کربلا در سال 1216]

تا این جا اصول و عقاید وهابیه بوده که تحریر یافت. اما شدت فتنه این قوم از سنه 1216 است که عبدالعزیز، رئیس آنها، پسر خود سعود [امارت: 1218 - 1229] را به عراق عرب فرستاد، و آن لشکر، کربلا را محاصره و تصرف نموده، تساعت حکم قتل عام جاری و چندین هزار مسلمان کشته شد. بیش از صد تن علما و سادات و اهل فضل و صلاح به قتل رسیدند. از جمله حاجی ملا عبدالصمد همدانی صاحب کتاب بحرالمعارف است، که استاد و شیخ طریق حاجی میرزا آقاسی بود. (20) پس از این عمل شنیع و قتل ذریع، به حرم حسینی رفته، از چوب ضریح مقدس قهوه پختند. و شنیده شد که در یکی از موزه‌های اروپا لوحی از مرمر، که سنگ مزار حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده، موجود است. شاید در همین موقع از روی قبر مطهر کنده‌اند یا سابقاً در تعمیرات تبدیل به احسن شده و این سنگ در خزانه بوده و به غارت رفته. و شبهه نیست که از این جسارت و غارت، عمده مقصود وهابی آن بوده که لشکر او بر جرئت بیفزایند و گروهی عوام نیز اغوا شوند که از روحانیت این مشاهده، اثری مترتب نیست و توسل به صاحبان آن لغو است؛ چنان که قرامطه در خرابی مسجد الحرام و قتل حاجیان و بردن حجرالاسود همین منظور داشتند.

در تاریخ عثمانی آورده که سلطان محمودخان دید که این طایفه، بیم آن است که باعث تفریق کلمه اسلام شوند و اروپاییان منتظر استفاده از قطع پیوند اتحاد اسلامی هستند و به واسطه این پیشامد می‌خواهند بلاد مسلمین را مالک شوند.

[نامه فتحعلی شاه به سلیمان پاشا]

به هر حال، این خطر برای عالم اسلام متصور بود، و از طرف پادشاه ایران، فتحعلی شاه مغفور برای مرحوم سلیمان پاشا، وزیر بغداد، که علی پاشا پدرش نیز به قتل رسیده بود و هنوز از اسلامبول به جهت او توقیع ایالت بغداد و بصره نرسیده بود، خلاع فاخره فرستاده شد و ضمناً به پاشای مشارالیه در باب قطع ماده فساد وهابی امر و اشارتی صادر گشت. (21)

[نامه فتحعلی شاه به آقاسیدعلی مجتهد]

و به مرحوم آقا سید علی مجتهد هم نامه عربی به انشای میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله [نشاط] نوشت که چون بغداد به تهران نزدیکتر از قسطنطنیه است و نباید امور آن جا مختل بماند، تصمیم کردیم که نظم آن جا و احترام پاشا را عهده‌دار شویم و در تیسیر مرام و تدمیر مخالفین اسلام فروگذار نکنیم و تا رسیدن توقیع رفیع سلطانی، دارالسلام بغداد را ثلمه راه نیابد و بر عهده آن جناب است که در ترغیب موافقین پاشا و ترغیب مخالفین وی نهایت کوشش مرعی دارد و عموم اهالی آن دیار بدانند که ما به حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و سواحل عمان، و به محمد علی میرزا ناظم امور خوزستان و لرستان و کرمانشاهان امر کرده‌ایم که در حین لزوم از دفع دشمنان پاشا که اعدای دین اسلام‌اند، مسامحه نکرده، عده و عده بفرستند؛ و برخی از عبارات نامه این است:

فلا یشتتوا بالهم ان بدا لهم من جانب اتباع الوهابیه نهضة و رکوض، و لا یبدو فیهم وحشة و تعرض، فان المسلمین اصبحوا بعضهم اولیاء بعض و لو یرضوا فی سنة الاجماع برفض فرض و السلام. (22)

[نامه فتحعلی شاه در پاسخ نامه پادشاه یمن] (23)

و همچنین در جواب پادشاه یمن، که شرحی از تطاول سعود وهابی نوشته بود و از مسلمانان برای دفع ایشان مدد خواسته، نامه خاقان ایران به خط و انشای معتمدالدوله (24) صادر شد، که بعضی از عباراتش این است:

... و اما ما ثبت فی طی الذریعة من استیلاء الوهابیة و افعالهم الشنیعة، نعم قد استولوا (25) علی بلاد نجد و ما والاها ثم الحجاز و ما جاورها، فتسامح فی امرهم الولاة والاشراف و تساهل حماة الاطراف حتی انبسط الغی برا و بحرا وانتشر الشر شرقا وغربا (26) و تکتروا رجالا و مالا. هتکوا حمی الدین و سفکوا دم المسلمین. (27) الی آخر الکتاب.

[دعوت وهابیان از دولت ایران برای ترویج توحید]

و عجب این است که رئیس وهابیه، قبل از ارتکاب این شنیاع، ملت و دولت ایران را به توحید دعوت کرده و از شرک نهی و زجر نمود، و هم از این دولت، برای نشر طریقه خود، که ترویج توحید و رفع شرک و بدعت است، مدد خواسته، و جواب شنیده که اهل این دیار همه موحد و دشمن شرک و بدعت‌اند، و آنچه از اخبار آن طرف می‌رسد، مناقضت شماس‌تبا اسلام و اسلامیان؛ و اگر ترویج شما از اسلام مکشوف و مشهود امنای این دولت‌شود، البته از طرف حکام آن حدود، یعنی حکومت خوزستان و لرستان و ایالت فارس و بنادر، امداد به شما می‌رسد. (28)

[حمله وهابیان به نجف]

بالجمله سلیمان پاشا والی بغداد و بصره - که به اصطلاح آن زمان وزیر بغداد می‌گفتند و تعیین آن معمولاً به امضا و رضای دولت ایران بایستی باشد - در صدد اطفای ناپره طغیان سعود نامسعود بوده، ولی اجل مختوم مجال نداد. حکمران دارالسلام به موجب «لهم دارالسلام عند ربهم»، (29) به عالم باقی رحلت کرد و آتش فتنه سعود در عراق بالا گرفته و عبدالعزیز پدرش، که عنان فرمانروایی نجد و حجاز داشت، در آن سال و چند سال بعد، حرمین شریفین را چندین کورت غارت نموده و دست‌های از اتباع خویش را به نهب و غارت نجف فرستاد؛ مال رعیت و خزانه حضرت ولایت به یغما رفت. و چون به کتب شریعت عداوت مخصوص داشت، هرچه به دست لشکریان آمد، به حرق و غرق دچار شد، ولی در این وقایع، همان ائتلاف نفایس بوده و مانند قضیه کربلا اهلاک نفوس نشد، مگر قدر قلیلی که به عشر عده شهدای کربلا نمی‌رسد. و به هر حال، از تمامی ارتکابات و فظایع اعمال این قوم، روح اسلام و مسلمین در ممالک روی زمین آزرده و تمام ملل اسلامی کوفته‌خاطر شدند.

و بالاخره، بنا بر آنچه در تاریخ منتظم ناصری آمده، شخصی از عجم، عبدالعزیز را به دیار عدم فرستاده، اسم و رسم و شهر و شهرت این فاتک دلیر ایرانی هنوز معلوم نگارنده نشده است. (30)

از آثار عبدالعزیز، قلعه‌ای محکم در نزدیکی درعیه به جا مانده، که اسلحه و ذخایر وهابیه در آن جا بود و تمام نجد و حجاز و بعضی از یمن و سواحل عمان و حضرموت، چنان که گفتیم، در تحت تصرف وی بود؛ و ممالک اطراف، برای نبودن استعداد و وسایل و یا برای دوری از مرکز بغی و طغیان آن جماعت، فروماندند. از پاشایان بغداد و بصره نیز کاری صورت نگرفت.

[وهابیان در لارستان و بحرین]

در سنه 1223 به واسطه اختلافی که بین خوانین لارستان شد، یکی از رؤسای آن جا متوسل به طایفه‌ای وهابی شد که در حدود بحرین مرکزیت داشتند. به این دستاویز، دسته‌ای از اعراب به لارستان آمده، قلعه بستک و جهانگیریه را تصرف نمودند. (31) حسینعلی میرزای فرمانفرما، محمد صادق خان، پسر رضا قلی خان قاجار را با دسته‌ای از قشون بر سر آنها رانده، دو قلعه لارستان را تصفیه کرده و در حدود قطیف و بحرین نیز جمعی از آنها را به دارالبوار فرستادند.

در سنه 1224 قوت امر طایفه وهابی به جایی رسید که شام را مسخر و شهر دمشق را متصرف شد. (32) در سنه 1226 امام مسقط در مقابل این قوم، به فروماندگی و عجز معترف شده، از حسینعلی میرزا، فرمانفرمای فارس، استعانت نمود. محمد صادق خان قاجار، که در سال گذشته در حدود بحرین جمعی را غریق بحر فنا کرده بود، در این سال نیز از مسقط و مطرح به نجد رفته، گوشمالی به وهابیه داد و آن مخاذیل را از قسمت عمده‌ای از سواحل عمان براند و سید سعید بن سید ثوینی را که پدر برغش سلطان زنگبار و سید ترکی امام مسقط است، آسوده کرد. (33) بعضی گویند در آن زمان سید ثوینی پدر سعید در مسقط بود و مسقط و زنگبار هر دو در تصرف او بود.

[نامه عباس میرزا به خدیو مصر و اقدامات او]

در این مدت طولانی، حاج بیت‌الله الحرام، هرچه داشتند پیش وهابی بر طبق اخلاص می‌گذاشتند. مع‌هذا، گاهی به معرض قتل و نهب در می‌آمدند تا نامه‌ای از مرحوم عباس میرزای نائب السلطنه به مرحوم خدیو نامدار محمد علی پاشا رسید و تقاضای تادیب وهابیان شده بود. (34) فرستادگان نائب السلطنه، که حامل نامه و هدایا بودند، در مراجعت به ایران هم تحف و هدایای خدیو و نامه وی را همراه داشتند، ولی گرفتار طایفه‌ای از اعراب شده، آنچه داشتند از کف داده، «رضیت من الغنیمه بالایاب» گفتند. چند نفر هم از سختی سفر، که رئیس هیئت مبعوثان نیز از آن جمله بود، به سفر آخرت رفتند.

مجدداً نائب السلطنه عباس میرزا، به توسط حیدر علی‌خان، برادر زاده حاجی محمدابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله صدر اعظم وزیر مرحوم آقا محمدخان قاجار، که عازم حج بیت الله بود، نامه‌ای به خدیو نامدار مصر نوشت و این رسالت و مراسله در وقتی بود که محمدعلی پاشا مؤسس خانواده خدیوی را سلطان محمودخان به قلع ماده وهابیان مکلف نموده و پاشا نیز حرمین و قدری از نجد را مصفی کرده بود، و حاجیان که از طریق مصر می‌رفتند، در پناه ضمانت او و با دسته‌ای از قشون مصری می‌رفتند. جمله‌ای از مندرجات نامه عباس میرزا این است:

حتی نشر الاعلام و نصر الاسلام و سل سیف الشهامة فاصفی ارض تهامة و رفع عماد المجد و قمع طغاة نجد و آمن مسالك الحجاج و ضامن سلامة الحاج.

و میرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز نامه و هدیه به حضور خدیو فرستاد و آنچه منوی خاطر نایب‌السلطنه بود، علاوه بر مطویات نامه، بر عهده عرض شفای حاجی‌حیدر علی‌خان گذاشت.

[جنگ شش ساله خدیو مصر با وهابیان]

و اجمالی از جنگ شش ساله خدیو مرحوم با وهابی مخدول، این است که چون در سنه 1222 فرمان سلطان محمود خان، پادشاه ممالک عثمانی و غیرت اسلامیت، مهیج‌خدیو به رفع غائله هائله وهابیان شد و فرستادن لشکر کافی از راههای خشکی متعسر، بلکه متعذر بود، زیرا که طایفه وهابی با کثرت عدت خویش قطع اتصالات راهها کرده بودند؛ ناچار از جمیع اطراف قطر مصری، چوبهای کشتی‌سازی به بولاق حمل نموده، و از آن جا به سوئیس [سوئز] می‌فرستادند و سفاین ساخته می‌شد، و چون فرستادن قسمت عمده قشون به بر نجد و حجاز منافی مصلحت داخله مصر بود، زیرا که قصه استبداد ممالیک در قطر مصری استعداد جنگی این مملکت را تهدید می‌کرد، خدیو معظم در سنه 1226 محفلی ساخته، اعیان مصر و رؤسای ممالیک را دعوت نموده که رسماً سرداری قشون مامور بلاد عرب را به فرزند خود توسن پاشا بدهد و شمشیر مرحمتی سلطان را به وی اعطا نماید.

در جمعه پنجم صفر، که رؤسای ممالیک با موکب خویش وارد قلعه و در کریاس داخل شدند، درهای طرفین کریاس بسته شد و از بالای بام و دیوار هدف گلوله شدند و تمام رؤسا به قتل رسیدند و منازل ایشان به امر پاشا غارت شد؛ و آنان که از فرمان حضور تخلف کرده بودند، دستگیر و مجازات شدند؛ و مامورین پاشا نیز در سایر بلاد مصریه هر یک از امرای ممالیک را سراغ نمود اعدام کرده، سرهای پرفتنه آنان را نزد خدیو فرستاد و شر آن جماعت، که مانع انتظام مصر و آسایش اهالی بود، به این اقدام پاشا منقطع شد.

پس از تأمین داخله، توسن پاشا را روانه بلاد عرب فرموده، در این وقت وهابیه، مدینه منوره را با سوراخ کردن باروی آن و قهر و غلبه و کشتن مستحفظین تصرف کرده بودند.

توسن پاشا حرم نبوی را از لوٹ وجود آن طایفه تطهیر نمود. جواهر و نفایسی که از روضه منوره برده بودند، به استرداد عمده‌ای از آنها موفق شد. پس از آن قسمت‌بزرگی از این قوم را در طائف محصور و مقهور نمود.

در شعبان سنه 1228 خود محمد علی پاشا به مکه معظمه مشرف و شریف غالب را مغلوب و به مصر روانه ساخت و شریف یحیی را به جای وی منصوب داشت و مواقع عمده وهابیان به تصرف قشون مصری در آمد، و هم بر این نسق، قوای وهابیه در انحطاط بود تا در ربیع الاخر سنه 1229 که سعود رئیس ایشان وداع زندگانی نمود. [از این پس فرزند عبدالله بن سعود قدرت را در نجد به دست گرفت.] در ذی حجه آن سال، که تمام ملل اسلامی عالم انتظار امنیت را می‌کشیدند، «هر که جایی داشت از جا کنده شد / طالب آن دولت فرخنده شد»، با جمعیت فوق‌العاده صاحبان و قشون فاتح مصری تدارکی برای اعاشه چندین هزار نفوس دیده شده بود که ارزاق از هر جهت فراوان بود و محمدعلی پاشا و همراهانش فریضه حج‌به‌جای آوردند و به مصر معاودت نموده، در رجب سنه 1230 وارد قاهره شدند.

توسن پاشا، که قبل از بازگشتن خدیو معظم روانه شهر درعیه، شهر عمده و پایتخت وهابیه، شده بود، آن جا را محاصره و شهر و قلعه رس [را]، که در حدود درعیه و با نهایت استحکام ساخته بودند، تصرف نمود. عبدالله بن سعود، که جانشین پدر و رئیس آن قوم بود، عریضه فوری نزد توسن پاشا فرستاد و مستدعی ترک قتال شد و تعهد کرد که بعدها در قبال امر خلافت، خاضع و طائع باشد. توسن پاشا قبول این مسئول را موکول به اجازت پدر خویش نموده، بیست روزه قرار مهادت داد. در این وقت، مطلع شد که خدیو معظم مراجعت‌به مصر فرموده. بنابر این، خود به امر صلح قیام نموده و از شروط مصالحه آن بود که شهر درعیه را عبدالله، پسر سعود، به تصرف پاشا بدهد و اسلحه متحصنین را با نفایس شریفه، که از روضه مقدسه نبویه برپوده بودند، رد نماید؛ و از جمله آن جواهر کریمه، قطعه الماس موسوم به «کوکب دری» بود؛ به وزن یکصد و چهل و سه قیراط.

چون این شروط صلح را به پدر نوشت، محمدعلی پاشا قانع نشده، در جواب توسن پاشا نوشت که پسر سعود را باید به مسافرت آستانه (یعنی استانبول) مکلف سازی، و اگر قبول ننماید، جنودی نامحدود روانه سازیم که اثری از وی به جای نماند. این جواب با خبر تمرد وطغیان قشون مصری و غارت شهر قاهره تواما به توسن پاشا رسید تا بداند: هر کجا داندنده‌ای است که به هر گردنده گرداننده‌ای است. توسن پاشا با حادثات‌سن زیرک و به امور سیاسی بصیرت داشت؛ و لله در القائل: «محتسب فتنه در این شهر ز من می‌داند / لیک من این همه از چشم شما می‌بینم.» ناچار ریاست اردو را به یکی از امرای مصر تفویض نموده، خود بر جناح استمال روانه مصر شده، در ذی قعدة سنه 1230 وارد قاهره گردید، و در ظرف یک سال، به اعاده امنیت و تهیه عساکر جدیدی برای بلاد عرب موفق شدند و در این کرت، ابراهیم پاشا، پسر بزرگ حضرت خدیوی، به ریاست قشون مامور به ولایات عرب تعیین شد و در شوال سنه 1231 از بولاق عبور نموده، در ذی‌قعدة آن سال به ینبوع رسید و عازم زیارت مدینه منوره شده، و از ینبوع تا مدینه، و از آن طرف تا جده، مراکزی برای دستجات قشون معین نمود؛ تا قاطعان طریق، راههای رسیدن مدد را قطع نکنند. پس از آن، به بر نجد تاخته، شهر رس را، که باز به دست وهابی افتاده بود، استرداد کرد و چند شهر دیگر را، که عنزه مهمترین آنها بود، به تصرف آمده تا در جمادی الاولی سنه 1233 در مقابل شهر درعیه، کرسی بلاد وهابیه، که عبدالله پسر سعود و لشکریانش در آن جا بودند، فرود آمد.

[تصرف درعیه و کشته شدن عبدالله بن سعود]

وسعت این شهر به حدی بود که به محاصره آن، امکان نداشت که تسلیم شوند. لهذا قریه‌ای چند که دارای حصار محکم بودند، در بند محاصره افتاده، مرتباً تسلیم شدند و کار محاصره شهر به این ترتیب و تدبیر آسان گردید. مع‌هذا، محاصره چند ماه

به طول انجامید. عاقبت رئیس وهابیه دید که قرای اطراف شهر درعیه در تصرف مصریان است و در شهر از تنگی ارزاق احتمال انقلاب می‌رود، لهذا به تسلیم راضی شد و در هفتم ذی‌قعدة همان سال از ابراهیم پاشا، استدعای متارکه جنگ نمود؛ تا در فصول مصالحه تبادل آرا شود.

عبدالله، پسر سعود، پس از متارکه جنگ به اردوی ابراهیم پاشا آمده، به لطف و احترام پذیرفته شد، و پس از مذاکراتی، جماعت وهابی تسلیم، و شهر درعیه را به تصرف دادند؛ به شرط این‌که مصریان، متعرض اهالی آن نشوند. (35) و عبدالله به عنوان رغبت زیارت سلطان به اسلامبول رحلت نمود و کوکب دری و باقی جواهر عتیقه و اعلیای نفیسه را، که طایفه وهابی در سنه 1220 از مدینه برده‌اند، مسترد دارند.

عبدالله از طریق مصر عازم آستانه (استانبول) شد. در هفدهم محرم سنه 1234 وارد قاهره شد و با خدیو معظم در قصر شبرا ملاقات کرد، و در نوزدهم محرم، روانه آستانه گردید، و به محض وصول به اسلامبول، مقتول شد، (36) و در تمام بلاد حجاز و نجد امنیت برقرار و آنچه از یمن و شامات در تصرف وهابیه بود، به صاحبان اصلی واگذار شد و ابراهیم پاشا به طرف مصر مراجعت نموده، در بیست و یکم صفر سنه 1235 وارد قاهره شد و در کمال ابهت و جلال، داخل شهر گردید. سرود نظامیان و آواز عساکر مصری به این نغمه بلند بود: «نحن السیوف الباترة / نحن الاسود الکاسرة / من ارض مصر قاهرة / هیا بنا هیا بنا / السیر قد اکرمنا.» ابراهیم پاشا از باب النصر وارد قلعه [شد] و شهر را هفت روز آذین بستند و جشن بزرگی گرفتند.

[حرکت جدید وهابیان و تلگراف استمداد از دولتهای مسلمان]

دیگر، طایفه وهابی را مجالی برای اعاده قوا و رجوع به حال قدیم و عروج به اوج ترقی نبود؛ تا در این چند سال که دول عالم مشغول جنگ عمومی یا محافظت اوضاع خویش بودند، طایفه وهابی با فراغ خاطر و بدون مزاحم تهیه عده و عده توافقی و تجاوزی نموده، احساء و قطیف را مجدداً متصرف شد و قطعه عمده‌ای از نجد و حجاز را مسخر ساخت. مکه مکرمه [را]، که هیچ مزاحمتی از اعراب یا شرفاء در مقابل نداشت، مورد حمله و تهدید نمود. متحد آلمانی به قنسولهای تمام دول که در جده بودند، نوشت که ما را با تبعه دول کاری نیست، فقط باید در خانه‌های خود نشست، اسلحه با خویشان نداشته باشند. پس به هر شکل بود مکه را متصرف شد و به مدینه هجوم آمده، رابطه اخبار ما از مدینه تلگراف دیگران است، بی‌سیم یا با سیم است. گاهی خبر بمباردمان مدینه و مسجد آن جا را می‌دهند؛ گاهی خرابی مسجد حمزه را نشر می‌نمایند؛ گاهی حمله به مدینه را تکذیب می‌کنند. ما همین‌قدر به دولتهای اسلامی متوسل، و ملوک اطراف و مشایخ اعراب را یاد آور می‌شویم که علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد. و این طایفه را که از روی دیانت و عقاید باطله خود جان و مال ما و خزاین حرمین شریفین و سایر مشاهد مکه مکرمه را هدر می‌دانند، باید به دقت مراقب باشند که هر وقت آثار تدارکات قلعه‌سازی و خریدن توپ و اسلحه از آنان مشاهده کنند، یکدیگر را اطلاع دهند و با توافق و معاضدت و اتحاد در صدد جلوگیری برآیند، و الا پس از وقوع شتایع بر اظهار تنفر و ناله و افغان چه اثری مرتب خواهد شد. البته خاطر هر مسلمانی از این سوانح مکرر است، لکن اظهار احساسات عملی بر همه واجب و به قاعده «الاقرب فالاقرب» هر دولتی که نزدیکتر است و طریق حمله و دفاع بر او مسدود نیست، باید دواى وظایف اسلامی و تکلیف غیرتمندی خویش را اهم مقاصد دینی و دنیوی بشناسد.

و السلام علی من اتبع الهدی و خلف الهوی

امید که نگارنده این اوراق را در تحریر مطالب مذکوره، که با نیت‌خالص از شوائب است، ثوابی باشد.

الفقیر الی ربه المجیب فی شهر صفر الخیر 1344

محمد حسین قریب (37)

خاتمه

فصل در اوضاع اخیر وهابیان

طایفه وهابیه پس از خذلان و مغلوبیت سابقه، در خیال تجدید شورش و طغیان بودند. ولی چون این عزیمت را بروز و ظهوری نبود، کسی هم تعرض به آنان نمی‌کرد، لهذا از روی فراغت، الریاض، که در بر عرب نقطه‌ای به آن خوش آب و علف سراغ نمی‌دهند، مطمئن نظر ایشان شده، به آبادی آن و بنیان شهر، قلعه و مستحکمات پرداختند و شهری شامل همه لوازم معیشت و دارای بیش از پنجاه هزار سکنه را مرکز خود قرار دادند.

بعد از آن که شریف حسین بن علی اسما سلطان حجاز شد، وهابی که مدت‌ها حجاز را در تصرف داشت و فعلاً هم نفوذ و استعدادی حاصل نموده، قریب دو میلیون جمعیت دارد و تمام مردان برای قتل و غارت حاضر بودند و آن را جهاد می‌خوانند، به بهانه رفع ظلم سلطان حجاز که حجاج هر دیار از او شکایت داشتند، به آن حدود حرکت کرد.

شریف حسین هرچه از حاجیان به انواع حیل اخذ می‌کرد، قشون خود را قسمتی که موجب رضا باشد نمی‌داد، لهذا لشکر ناراضی از روی جدیت برابر گلوله دشمن نمی‌رود، اما وهابی از روی عقیده جنگ می‌کند و رئیس خود را رئیس روحانی و جسمانی می‌داند و بهشت را - چه قاتل و غالب باشد، چه مقتول و مغلوب - حق خویش می‌پندارد. این بود که سلطان حجاز مجبور به فرار شد و طایفه وهابی پس از تصرف مکه و تصفیه تمام قلعه و قریه و منزلهای بین الحرمین، به محاصره مدینه پرداختند. آنچه آبادی در خارج مدینه بود، چون استحکامی نداشت، بدون مزاحم به حیطة تصرف ایشان آمد.

تلگراف بی سیم برلن و لندن خبر محاصره مدینه را دادند. به ضمیمه این‌که مسجد مدینه یا مشهد حمزه، که در دامنه کوه احد است، هدف گلوله توپ شده است. پس از چند روزی، این خبر تکذیب شد، زیرا که صورت سؤال و جوابی اشاعه دادند که خدیو مصر بر این شتایع وهابیه اعتراض نموده و در جواب آن اظهار شده که ما با اهالی، غرض و زحمتی نداریم؛ طرف ما حسین بن علی است؛ علاوه بر آن که خود را ذمه‌دار احترام مساجد و مشاهد مقدسه می‌دانیم.

عجبا! حسین در جزیره قبرس است، [و] وهابی در مدینه، به بهانه جنگ با وی، قتل و غارت می‌کند و جمعیت هم روز به روز در تزايد، زیرا که اسم غارت مهیج است و باعث رواج دین متدعین؛ تا آن که اخیرا تلگرافی از اهل مدینه خطاب به اعلی حضرت شاه ایران و علمای اعلام رسید که ما محصور و طرف حمله و بمباردمان هستیم و آب و نان بر ما بسته شده و شنایعی که در کربلا و مشهد مولانا ابی عبدالله علیه السلام از این قوم سر زده، اینک در مدینه مکره اقدام کرده‌اند و در اسلامیت از شما استرحام می‌کنیم.

در تمام ایران، در اثر همان خبر اول، قبل از اشاعه تکذیب، ولوله و اضطراب شد. بازارها را بستند و در جوامع و مجامع اظهار تنفر از این حرکات نمودند. البته در سایر ممالک دور و نزدیک هم اظهار حیات و حسیات شده است و چنان می‌نماید که دول معظمه اروپا، خاصه آنها که در مستعمرات و متصرفات خود رعیت مسلمان دارند، برای تالیف قلوب مسلمین، عموماً، و برای ترضیه خاطر رعایای خودشان، خصوصاً، در این باب چاره‌جویی می‌نمایند؛ و دولت انگلستان، که رعیت مسلمان بیش از همه دارد، بیش از دیگران اقدام خواهد کرد. اکنون هم در صدد اصلاح بین رئیس وهابیه و شریف حسین هستند که حدودی برای هر یک معین شده، فتنه بنشینند و نزاع از میان برخیزد.

تنبيه

نام فرمانفرمای نجد و حجاز، که از وهابیه قریب یکصد سال قبل آن جا را به تصرف داشت، در بعضی کتب مسعود نوشته است، و صحیح سعود است؛ و همچنین عبدالله پسرش در یکی از تواریخ عبدالدین نوشته شده، و این سهو از کاتب است. (38) اما پسر مرحوم محمد علی پاشا، که رئیس قشون مصر بود و قبل از ابراهیم پاشا به جنگ وهابی رفت، معلوم نشد توسن پاشا یا طوسن پاشا بوده، و در بعضی کتب طوسون پاشا رسم نموده.

تذییل [سالشمار جنگ مصریان با وهابیان]

در ذکر بلاد و حصونی که با قدم عساکر مصر مسخر شد، به ترتیب سال و ماه:

فتح مکه معظمه و طائف و جدّه به دست طوسن پاشا. سنه 1813 مسیحی. [1228 ق].

فتح قنفره به دست پاشای مذکور. سنه 1814 [1229]، ولی طولی نکشید که مجدداً به تصرف وهابی آمد.

مصالحه طوسون با وهابی به شرط تخلیه تمام حجاز از قشون وهابی و تخلیه قسیم از مصریان و اعتراف وهابی به سلطنت سلطان محمود خان. سنه 1815 [1230].

امضا نکردن محمد علی پاشا مصالحه را مگر به تخلیه احساء و مسافرت عبدالله بن سعود به اسلامبول. سنه 1815 [1230]. رفتن ابراهیم پاشا به جنگ وهابیان. سنه 1816 [1231] و رسیدن هدایا و نامه ابن سعود در قسیم و قبول نشدن هدایا و موکول شدن جواب عریضه به وصول درعیه مرکز وهابی.

رفتن پاشا از ینبع و مدینه مشرفه به حج و مراجعت به اردوی خود و رفتن از حناکیه به سرکوب اعراب و آوردن هشتصد شتر و چهار هزار گوسفند و تسلیم شدن قبایل عرب. سنه 1817 [1232].

شیوع تب و کلرا در لشکر مصر از شدت گرمای روز و سرماى شب و مدد خواستن از پدر پس از تلفات بسیار. سنه 1817 [1232].

توجه پاشا به تسخیر شهر رس و مانع شدن باران شدید و مراجعت نمودن با غنایم بسیار و پس از چند ماه جنگ نمودن که هشتصد نفر از وهابی مقتول و دو هزار شتر با مواشى بسیار از آنان گرفته شد. سنه 1818 [1233].

حرکت پاشا از ماویه با چهار هزار پیاده و هزار و دو سوار، سوای خدم و حشم و اردو و بازار به جانب [رس] و محاصره و بمباردمان در مدت شش روز و سه حمله سخت و تلف شدن سه هزار و هشتصد تن از مصریان و یکصد و شصت نفر وهابی و ظهور ضعف در قشون مصری و قرار ترك محاصره. سنه 1818 [1233].

محاصره خبره و تصرف و اقامت یازده روز که در این ایام آنچه برای حیره و علیق لازم بود، قیمت آن به اعراب داده می‌شد، و به این واسطه جلب قلوب اعراب شد، و پس از آن، قلعه عنیزه را شش روز محاصره و گلوله باران نمود، و در این گیر و دار، انبار باروت آتش گرفت و اهالی تسلیم و خلع سلاح شدند. و پس از آن که وهابیان خارج شدند، قلعه را محکم نموده به انتظار وصول لشکر و ملزومات جنگ بود. سنه 1818 [1233].

تسلیم شدن بلاد قسیم و محاصره سه روزه قلعه بریدعه و تصرف آن و اقامت دو ماهه در آن جا و رسیدن ذخایر جنگی و هشتصد تن قشون مصری. سنه 1819 [1234].

تسلیم شدن قلعه مذنب و محاصره شقرا در یازده روز و گرفتن اسلحه محصورین و مرخص کردن آنها و بشارت این فتح را به مصر فرستادن با مقداری از گوش وهابیان. سنه 1819 [1234].

عزیمت شهر درعیه و ضبط قلعه خرّمه، دوازده فرسخی درعیه، پس از جنگ سخت و قتل عام و غارت، که جز زنان بر احدی ابقا نشد. سنه 1819 [1234].

رفتن پاشا به جانب شهر درعیه و تصادف با لشکر بزرگ وهابی در قرین و جنگ دو شبانه روز و فتح توپخانه مصریان و امیر حارث، که سرکرده وهابی بود، در این جنگ شجاعتی عجیب نموده که تمام صفوف لشکر مصر را شکافته، خود [را] به پاشا رسانید. یکی از سواران چرکس به زخم نیزه او را به خاک و خون در کشید و به هلاکت او وهابیان شکسته و منهدم شدند و در شهر درعیه تحصن اختیار کردند. مدت بیست روز محاصره بود و توپخانه در خاتمه کار، قلعه‌های اطراف و بروج شهر را منهدم نموده، عبدالله بن سعود و خواص او و بزرگان شهر گرفتار شدند و قبل از گرفتاری، امان خواسته بود که به مصر رفته، از آن جا به حضور سلطان مشرف شود. پاشا نیز پس از تسخیر شهر اهالی را از قتل و غارت امان داد؛ فقط اسلحه را گرفت و رؤسای

وهابیه را، که پانصد تن بودند، در مسجد درعیه برای مناظره با مشایخ اهل سنت حاضر نمودند و چهار روز از این کار گذشت و آن جماعت از عقیده خود برنگشتند تا به مجازات رسیدند و پاشا دسته‌ای از لشکر آن جا گذارده، به طرف خرمة مراجعت کردند. چند نفر از غلامان او سوء قصدی کرده بودند. يك نفر رئیس آنان تیری به سمت پاشا انداخت و آسیبی نرسید. مرتکب و همراهانش به جزای عمل رسیدند. سنه 1819 [1234].

پس از فتح درعیه، چون تدارک ارزاق در آن جا ممکن نبود، پاشا به بادیه عرب توجه کرد. در نزدیکی کوه شمر، جنگی هولناک با قبیله عنزه نموده، ایشان را متفرق ساخت. پس از آن شروع به اصلاح امور و تامین طرق تجارت نموده، قلعه‌هایی برای مستحفظان امنیت بنا کرد و چاهها برای زراعت احداث فرمود. شهر درعیه را از پای ویران ساخت. ابن سعود و جمعی از رؤسای آن بلاد را به مصر فرستاد، و چنان که گفتیم، ابن سعود را از مصر به آستانه فرستادند و در آن جا به امر سلطان مقتول شد. در سنه 1819 [1234]. و ابراهیم پاشا پس از این اقدامات بزرگ و نظم بلاد و امن عباد به مصر مراجعت نمود.

پاورقیها:

. اشاره خواهد شد که پس از چندی سلیمان پاشا درگذشت و مسئله حمله به حکومت نجد متوقف شد. به گزارش سپهر، در سال 1217 منشوری از دربار ایران به عبدالعزیز بن سعود فرستاده شد

. ادامه نامه در گنجینه نشاط چنین است: «کانهم راوا حومة الاسلام بلا حام و راع، فسرخوا فیها بلا رهب و لاریاع، و ترکوا حماة تلك الثغور کانهم سقوا کاس الحتوف و کم بلغوا بحیلتهم ما لیس یبلغ بالسیوف، و للزمان صروف نهضة و وقوف ثبت و محو تکدر

. با کشته شدن عبدالله بن سعود، حکومت 75 ساله درعیه بر بخش مهم جزیره العرب پایان یافت. تاریخ اعدام وی در استانبول، دوم جمادی الاول 1324 بوده است

. صبری پاشا می‌نویسد: شخصی مورد اعتماد، که از درعیه آمد، به سلیمان پاشا گفت: یکی از اعراب بادیه‌نشین همراه برادرش از مکه معظمه مراجعت می‌کرد

. سفرنامه ابن بطوطه، 95/1، ترجمه محمدعلی موحد. در باره این که ابن بطوطه توانسته باشد منبر ابن تیمیه را درک کند، تردید وجود دارد

. در روضة الصفاى ناصری (9 / 466) در ذیل حوادث سال 1224 آمده است: اعراب بستک و جهانگیریه از بلاد لارستان فارس به اعراب وهابی، که در نجد ساکن بودند

. اعتماد السلطنه در ذیل حوادث سال 1217 - که صحیح آن همان سال 1216 و روز غدیر سال مزبور است - می‌نویسد: هم در این سال، عبدالعزیز نامی از مشایخ نجد، که پیرو طریقه وهابی بود

. اعتماد السلطنه می‌نویسد: هم در این سال (1236) به جهت تخطی ایلات و بدسلوکی گماشتگان دولت عثمانی با حجاج ایرانی کدورتی فیما بین دولتین ایران و عثمانی درگرفت

. خبر آمدن وی به اصفهان در بسیاری از مآخذ ایرانی و همچنین کتاب لمع الشهاب، که کهنترین تک‌نگاری درباره شرح حال اوست، آمده است؛ از جمله: ناسخ التواریخ، 1 / 68؛ منتخب التواریخ، ص 562؛ روضة الصفاى ناصری، 9 / 380؛ مآثر سلطانیه، ص 82؛ تحفة العالم، ذیل التحفة، چاپ بمبئی، ص 8 - 10. استاد مدرسی طباطبائی پس از ارجاع به این منابع و اشاره به مقاله صادق نشات به عربی در همین موضوع (مجله العرفان،

. در روضة الصفاى ناصری، ذیل حوادث سال 1226 آمده است: آغاز این سال، صادق خان از جانب نواب حسینعلی میرزا، فرمانفرمای فارس، به منازعه طایفه وهابیه مامور شد... لهذا صادق خان سردار، به مسقط رفته

. طبق اظهار استاد مدرسی، متن نامه سعود بن عبدالعزیز به فتحعلی شاه، در دست نیست، اما پاسخ فتحعلی شاه که بخشی از آن در متن بالا نیز آمده

11. ر.ک: مجله دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، ش 11، مقاله علی اکبر شهابی، ص 161 - 170.

10. حنبلی صحیح است.

19. توبه: 5.

16. نساء: 48، 116.

14. فاطر: 13 - 14.

13. احقاف: 5 - 6.

12. توبه: 17.

15. زمر: 3.

1. حسین مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، 3/395-396.

18. گذشت که تولد وی به سال 661 و مرگ او در سال 728 بوده است.

22. گنجینه نشاط، نسخه 1320 مرعشی، برگ 87.

25. در گنجینه نشاط: بلی قد استووا اولاً.

29. انعام: 127.

23. این نامه مربوط به رخدادهای سال 1228 ق است که پس از جنگ سپاه ایران با نجدیان در سال 1226 و آمدن نماینده وهابیان به دربار ایران، اندکی روابط بهتر شده بود. در این سال، امام یمن، از حملات وهابیان به نواحی یمن، به دولت ایران



شکایت کرده و درخواست کمک کرده بود. بنگرید: ناسخ التواریخ، 1 / 151 - 152 (چاپ امیرکبیر).

2. همان، 86/4 - 87 ، 92 - 93.

26. در گنجینه: فاندروا یمینا و شمالا.

24. میرزاعبدالوهاب منشی الممالک، معروف به نشاط، که از وی گنجینه نشاط برجای مانده است؛ از جمله، همین نامه به امام یمین به انشای وی نوشته شده؛ و در آن جا درج شده است. متن نامه را استاد مدرسی در روابط ایران با...، ص 120 آورده است.

37. این نام مؤلف کتاب است که اثر خود را در سال 1344 تمام کرده است. پیداست که پس از تالیف اصل رساله، خاتمه‌ای هم بر آن افزوده است.

35. به گزارش منابع، شهر درعیه، پس از تصرف آن به دست مصریان، با خاک یکسان شد.

32. گویا هیچ زمانی شام و دمشق به دست وهابیه‌ها تصرف نشده است.

3. یکی تاریخ وهابیه از ضیاءالدین دری (بی‌تا) و دیگری تاریخ و عقائد وهابیان از استاد علی اصغر فقیهی، تهران، 1323 ش.

3. یکی تاریخ وهابیه از ضیاءالدین دری (بی‌تا) و دیگری تاریخ و عقائد وهابیان از استاد علی اصغر فقیهی، تهران، 1323 ش.

3. یکی تاریخ وهابیه از ضیاءالدین دری (بی‌تا) و دیگری تاریخ و عقائد وهابیان از استاد علی اصغر فقیهی، تهران، 1323 ش.

4. یعنی سال 1344 ق. درست‌یک سال پیش از درگذشت مؤلف.

5. فرهنگ سخنوران، ذیل ربانی گرکانی.

6. مجله یادگار، سال پنجم، شماره سوم، ص 56 - 57.

7. شهر محمد بن عبدالوهاب عینیّه است، که وی از آن جا به درعیه نزد محمد بن سعود (م 1179) رفت.

8. بدون تردید محمد بن عبدالوهاب بر مذهب حنبلی بوده است.